

اوبن!

اوبن ، قلم لودان
که دانه گمانی و ملا فحانه ما انان
اوبن که دهنه های گری
اوبن که زفر گری
اوبن ، که بزم شیاطین سوم دل سپه
اوبن ظلم و ترفش
اوبن آدم کش
ز بس که رنجه ام خون بی گنه رخاک
ملول است سده لودار دستناک
که از زمین نم آلود و شان علف سینه!
اوبن نایابی!

اوبن خوارنی و آرماد عرض و سبانی

اوبن ضماکی!

لغاه کن به شقاوت

یه نقش خون سلاق در در دیوارت

نزدن سر انسان ، میان گمراهی کرد

اجان بستی و روز اندن تن زن و مرد ...

مردان رشیکه که سدیم است با سنج گو
که حق و عدت رندانی سبک ، اگر ؟

+ +

عزله